کتاب‌شناسی

قفسه کتاب‌های فلسفه غرب

به بهانه انتشار آخرین ترجمه عبدالکریم رشیدیان، «نوشتار و تفاوت»، گزارشی از ترجمه‌های متنوع او ارائه می‌شود. کتاب‌شناسی گزارش حاضر می‌توانست به دو طریق انجام شود: طبق دسته‌بندی فلسفه کلاسیک غرب، پدیدارشناسی، هرمنیوتیک و پست‌مدرنیسم، یا به‌صورت دوره‌ای و تقویمی. ولی در عمل به دلیل تکثر ترجمه‌ها امکان هیچ دسته‌بندی شسته‌رفته‌ای وجود ندارد و به‌ترتیب سال انتشار معرفی می‌شوند.

۱- عمده آثار عبدالکریم رشیدیان در دهه هفتاد منتشر شده‌اند. او در این سال‌ها تقریبا هر دو سه سال یکی از متون مهم فلسفه غرب را ترجمه و منتشر می‌کند؛ به‌ترتیب شش متن دست اول و مهم از جیمز لایپ‌نیتس، وین لیوتار، کانت و کیرکگور.

«پراگماتیسم» (۱۳۷۰) اولین ترجمه اوست. کتاب حاضر گزارشی است دست اول از زبان یکی از پایه‌گذاران مکتب پراگماتیسم که به اصالت عمل نیز شناخته می‌شود. مطالب این کتاب سخنرانی‌های ویلیام جیمز در سال‌های آغازین قرن بیستم است که «ضمن تشریح دیدگاه پراگماتیستی و تکیه بر ارزش‌های عملی می‌کوشد پراگماتیسم را به روشی برای حل برخی از بنیادی‌ترین مناقشات فلسفی درباره وحدت و کثرت، جوهر و عرض، معانی حقیقت... امانوئیل فلسفی و مذهب تبدیل کند». دومین ترجمه، «موناد‌ولوژی و چند مقاله فلسفی دیگر» (۱۳۷۲)، یکی از مهم‌ترین آثار لایب‌نیتس است که در آن به اصول فلسفه او معرفی می‌شود. سومین ترجمه «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» (۱۳۷۳) ماکس وبر است به همراه پریسا منوچهری کاشانی. کتاب حاضر بی‌شک یکی از مهم‌ترین آثار وبر در زمینه اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی است و به‌رغم تمام نقدهایی که بعد وارد است هنوز یکی از کتاب‌های مهم در اندیشه اجتماعی به حساب می‌آید. ادعای کلی وبر در کتاب حاضر این است که نظام اقتصادی سرمایه‌داری عقلانی که در غرب ظهور کرد و بر بخش اعظم جهان چیرگی داشت تا اندازه‌ای ریشه در تحولات مذهبی اصلاح مسیحیت، آیین پروتستان، دارد. ادعای وبر تأکید بر تأثیر یک عامل مذهبی در تحولات تاریخی و در واقع نوعی مقابله با مفهوم ماتریالیستی مارکس بود. «پدیده‌شناسی» (۱۳۷۵) ژان فرانسوا لیوتار کتاب بعدی است. در کتاب حاضر یکی از جنبش‌های پرنفوذ فلسفی معاصر بررسی می‌شود. جنبشی که قصد داشت فلسفه را از تنگناهای تقابل‌های سنتی، به‌ویژه تقابل عین و ذهن، خارج کند. لیوتار در کتاب حاضر با تعیین جایگاه پدیده‌شناسی در سیر اندیشه فلسفی غرب، دستاوردها و کاستی‌های آن را نشان می‌دهد. در سال بعد «نقد قوه حکم» (۱۳۷۷) ایمانوئل کانت ترجمه و منتشر می‌شود. کتاب حاضر در سه‌گانه کانت، نقش میانجی دو اثر دیگر، یعنی نقد عقل محض و نقد عقل عملی را دارد و گادار از فلسفه نظری را به فلسفه اخلاق ممکن می‌کند. درک ساختار جامع فلسفه نقادی کانت بدون درک مباحث این کتاب میسر نیست. «ترس و لرز» (۱۳۷۸) سورن کیرکگور آخرین ترجمه در این دوره و اولین ترجمه از آثار فیلسوف بزرگ دانمارکی به فارسی است. از اهمیت کتاب حاضر همین بس که کیرکگور از او با بهترین کتابش می‌داست و برای جاودانه‌کردن نام خود کافی.

۲- در دهه هشتاد به نسبت دهه هفتاد از تعداد کارهای مترجم کم و بر جمع این آثار اضافه می‌شود. تمرکز او مشخصا بر حوسرل و هایدگر است. در دهه نود «تأملات دکارتی: مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی» (۱۳۸۱) ادموند هوسرل ترجمه می‌شود. در این کتاب تقریبا تمام مباحث اصلی هوسرل در سال‌های آغازین قرن بیستم است که «ضمن تشریح دیدگاه پراگماتیستی و تکیه بر ارزش‌های عملی می‌کوشد پراگماتیسم را به روشی برای حل برخی از بنیادی‌ترین مناقشات فلسفی درباره وحدت و کثرت، جوهر و عرض، معانی حقیقت... امانوئیل فلسفی و مذهب تبدیل کند». دومین ترجمه، «موناد‌ولوژی و چند مقاله فلسفی دیگر» (۱۳۷۲)، یکی از مهم‌ترین آثار لایب‌نیتس است که در آن به اصول فلسفه او معرفی می‌شود. سومین ترجمه «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» (۱۳۷۳) ماکس وبر است به همراه پریسا منوچهری کاشانی. کتاب حاضر بی‌شک یکی از مهم‌ترین آثار وبر در زمینه اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی است و به‌رغم تمام نقدهایی که بعد وارد است هنوز یکی از کتاب‌های مهم در اندیشه اجتماعی به حساب می‌آید. ادعای کلی وبر در کتاب حاضر این است که نظام اقتصادی سرمایه‌داری عقلانی که در غرب ظهور کرد و بر بخش اعظم جهان چیرگی داشت تا اندازه‌ای ریشه در تحولات مذهبی اصلاح مسیحیت، آیین پروتستان، دارد. ادعای وبر تأکید بر تأثیر یک عامل مذهبی در تحولات تاریخی و در واقع نوعی مقابله با مفهوم ماتریالیستی مارکس بود. «پدیده‌شناسی» (۱۳۷۵) ژان فرانسوا لیوتار کتاب بعدی است. در کتاب حاضر یکی از جنبش‌های پرنفوذ فلسفی معاصر بررسی می‌شود. جنبشی که قصد داشت فلسفه را از تنگناهای تقابل‌های سنتی، به‌ویژه تقابل عین و ذهن، خارج کند. لیوتار در کتاب حاضر با تعیین جایگاه پدیده‌شناسی در سیر اندیشه فلسفی غرب، دستاوردها و کاستی‌های آن را نشان می‌دهد. در سال بعد «نقد قوه حکم» (۱۳۷۷) ایمانوئل کانت ترجمه و منتشر می‌شود. کتاب حاضر در سه‌گانه کانت، نقش میانجی دو اثر دیگر، یعنی نقد عقل محض و نقد عقل عملی را دارد و گادار از فلسفه نظری را به فلسفه اخلاق ممکن می‌کند. درک ساختار جامع فلسفه نقادی کانت بدون درک مباحث این کتاب میسر نیست. «ترس و لرز» (۱۳۷۸) سورن کیرکگور آخرین ترجمه در این دوره و اولین ترجمه از آثار فیلسوف بزرگ دانمارکی به فارسی است. از اهمیت کتاب حاضر همین بس که کیرکگور از او با بهترین کتابش می‌داست و برای جاودانه‌کردن نام خود کافی.

۳- در دهه ۹۰، رشیدیان تا سال گذشته دو کتاب منتشر کرده است: «فرهنگ پسامدرن» (۱۳۹۴) و «نوشتار و تفاوت» (۱۳۹۵). «فرهنگ پسامدرن» نخستین فرهنگ‌نامه پست‌مدرن به فارسی است و می‌کوشد اندیشه‌های جدید را تا حد امکان در همه گونه‌گونی آن دنبال کند. کتاب حاضر که محصول یک دهه کار پیوسته و گسسته است، در حدود ۴۰۰ مدخل، مهم‌ترین چهره‌ها، نظریه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات را به تقاضای برداشتن به سایت باشی، یعنی پیش‌نهاد جزیی که در فاقب آنچه در سنت «حیاست» می‌خوانیم بخکند. کاری که اکنون دارم می‌کنم، خاصه درکتاب «اشباح مارکس» یا «سایت دوستی»، تلاشی است برای بی‌بردن یا بازاندیشیدن به این مسئله که اسم سایت چیست. اینکه دقیقا در جای‌جای میدان سایت چه می‌گذرد، البته من تنها کسی نیستم که دریگر این کارم و ازهمین‌رو این تلاشی است در کنار دیگران. پس کاری که می‌کنم پیش‌نهاد من یک محتوای سیاسی جدید برای همان قالب اشکال قدیمی نیست، تلاشم که امرسیاسی بماهو را از تو تعریف کنم یا از طریقی متفاوت که از بینندیم، و درست به‌همین‌دلیل کارم از جنس پیش‌نهادی قسمی نظریه سیاسی نیست. چون چیزی که می‌گویم، مشخصا

مصاحبه‌ها گاه دریچه‌ای باز می‌کنند به پروژه فکری یک فیلسوف که متون اصلی او نمی‌توانند. مصاحبه حاضر با دریدا مصداق بارز این نکته است. ژاک دریدا همواره در زمره فلاسفه فرانسوی دشوارنویس به شمار آمده است. ولی مصاحبه زیر به خوبی از برخی مضامین فکری او پرده برمی‌دارد و دلالت‌های پنهان آن را آشکار و روشن می‌کند. متن پیش‌رو ترجمه بحث و گفت‌وگویی است که خوری بنینکون، استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه اموری جورجیا و استاد کلژ انترناسیونال فلسفه پاریس، در اول دسامبر سال ۱۹۹۷ در دانشگاه ساسکس انگلستان با ژاک دریدا در حضور دانشجویان ترتیب داد. متن گفت‌وگو را بنجامین نویز به قلمه مکتوب درآورد و به دست انتشار سپرد. چنان که از عنوان و پرسش‌های این گفت‌وگو هم پیداست، بحث عمدتا بر محور برخی مضامین کتاب «سیاست دوستی» دریدا می‌گردد که ترجمه انگلیسی آن کمی قبل در همان سال منتشر شده بود. بنینکون چهار پرسش پیش می‌کشد ناظر به مفاهیم دوستی، سیاست، دموکراسی و نیز میهمان‌نوازی که در آثار متاخر دریدا مضمونی غالب بوده است.

دریدا در این گفت‌وگو به موضوعاتی می‌پردازد که امروز حتی بعد از گذشت دو دهه از آن گفت‌وگو ضرورت آن بیش از پیش احساس می‌شود. برداشت او از میهمان‌نوازی در مواجهه با دیگری (سامیوسیت گیاروپایی و...) در بس‌زمینه بحران مهاجران و تعبیر او از «دموکراسی در راه» در کوران جنبش‌های راست‌گرای افراطی و بدل‌شدن دموکراسی به زائده دولت- ملت‌های سرمایه‌دارانه از اهمیت مضاعفی برخوردار است. دریدا از نوعی دموکراسی صحبت می‌کند چنان غریب که دیگر نمی‌توان آن را به شهروندی، به سازماندهی یک رژیم سیاسی برای جامعه‌ای معین در قالب ملت- دولت تقلیل داد. «دموکراسی در راه»، در قاموس دریدا، به معنای یک دموکراسی آینده نیست که شرایط فعلی دموکراسی‌ها را اصلاح می‌کند یا بهبود می‌بخشد. بلکه او آن را همه یعنی مفهوم آرمانی دموکراسی در دل خود به یک وعده گره می‌زند؛ «تصور وعده در تصور دموکراسی حک شده است: برابری، آزادی، آزادی‌بیان، آزادی مطبوعات، همه اینها همچون وعده‌هایی در درون دموکراسی حک شده‌اند. دموکراسی یک‌جور وعده است. آنچه در ادامه می‌آید خلاصه این گفت‌وگوست که به همراه رساله «سیاست دوستی» از سوی مترجم در دست انتشار است.

چهار پرسش

جفری بنینگتون: من چهار پرسش مشخص طرح می‌کنم تا راه بحث در مورد کتاب «سیاست دوستی» هموار شود. پرسش اول این است که «چرا سیاست؟». می‌دانیم که سال‌هاست از همه سو با این تقاضا طرف بوده‌اید که درخصوص سیاست یا درخصوص یک سیاست خاص بنویسید. شاید بتوان گفت که بالاخره این کتاب به این تقاضا پاسخ داده است. آیا می‌شود گفت که اکنون، یا به قول بعضی بالاخره به پروراندن نظریه‌ای سیاسی یا سیاستی یا مبارزانه کمر بسته‌اید؟ پرسش دوم که همین‌قدر سرراست است این است که «چرا دموکراسی؟». عنوان کتاب شما «سیاست دوستی» است و شاید عجیب به نظر برسد که کسی بخواهد از راه مفهوم ظاهرا حاشیه‌ای «دوستی» به بحث‌های سیاسی وارد شود و نه از طریق مفاهیمی که در این حوزه آشناترند. مفاهیمی مثل حاکمیت، قدرت، مشروعیت، نمایندگی و مانند آنها. به‌عبارتی، «دوستی چه ربطی به سیاست دارد و سیاست چه ربطی به دوستی؟» سومین پرسش مربوط به کلمه یا مفهومی است که در جای‌جای کتاب شما پیوسته حضور دارد، یعنی دموکراسی – و به بیان مشخص‌تر، در قالب تعبیری که در سراسر کتاب بیوسته تکرار می‌شود، «دموکراسی در راه». اگر ممکن است معنای این عبارت را برای ما توضیح دهید. آخرین پرسش به‌واقع اریبی است؛ می‌گویند سیاسی یکی از اوصاف دوست است. یک پرسش می‌تواند این باشد، البته به بیانی بسیار معمول و هروزه، که آیا ما باید دوست‌مان را از میان متحدان سیاسی خود انتخاب کنیم؟ این پرسش درخصوص دوستی به‌طور کلی، و به‌ویژه در زمانه‌ای که دوستی با دوستی و سیاست با سیاست یکی شده است، به شدت مشکل‌زا است. آیا وجود چنین اتفاق‌نظری ضرورت دارد. آیا داشته باشیم که در اخلال آنها می‌بینید که دوست‌ها، نه‌تنها که همچنان معنا داشته باشد بلکه به حکم یک فرمان هم باشد؟ آیا می‌توانیم به نوعی دموکراسی بیندیشیم وقتی دوست تقلیل داد. «دموکراسی در راه»، در قاموس دریدا، به معنای یک دموکراسی آینده نیست که شرایط فعلی دموکراسی‌ها را اصلاح می‌کند یا بهبود می‌بخشد. بلکه او آن را همه یعنی مفهوم آرمانی دموکراسی در دل خود به یک وعده گره می‌زند؛ «تصور وعده در تصور دموکراسی حک شده است: برابری، آزادی، آزادی‌بیان، آزادی مطبوعات، همه اینها همچون وعده‌هایی در درون دموکراسی حک شده‌اند. دموکراسی یک‌جور وعده است. آنچه در ادامه می‌آید خلاصه این گفت‌وگوست که به همراه رساله «سیاست دوستی» از سوی مترجم در دست انتشار است.**

چهار پرسش

جفری بنینگتون: من چهار پرسش مشخص طرح می‌کنم تا راه بحث در مورد کتاب «سیاست دوستی» هموار شود. پرسش اول این است که «چرا سیاست؟». می‌دانیم که سال‌هاست از همه‌سو با این تقاضا طرف بوده‌اید که درخصوص سیاست یا درخصوص یک سیاست خاص بنویسید. شاید بتوان گفت که بالاخره این کتاب به این تقاضا پاسخ داده است. آیا می‌شود گفت که اکنون، یا به قول بعضی بالاخره به پروراندن نظریه‌ای سیاسی یا سیاستی یا مبارزانه کمر بسته‌اید؟ پرسش دوم که همین‌قدر سرراست است این است که «چرا دموکراسی؟». عنوان کتاب شما «سیاست دوستی» است و شاید عجیب به نظر برسد که کسی بخواهد از راه مفهوم ظاهرا حاشیه‌ای «دوستی» به بحث‌های سیاسی وارد شود و نه از طریق مفاهیمی که در این حوزه آشناترند. مفاهیمی مثل حاکمیت، قدرت، مشروعیت، نمایندگی و مانند آنها. به‌عبارتی، «دوستی چه ربطی به سیاست دارد و سیاست چه ربطی به دوستی؟» سومین پرسش مربوط به کلمه یا مفهومی است که در جای‌جای کتاب شما پیوسته حضور دارد، یعنی دموکراسی – و به بیان مشخص‌تر، در قالب تعبیری که در سراسر کتاب بیوسته تکرار می‌شود، «دموکراسی در راه». اگر ممکن است معنای این عبارت را برای ما توضیح دهید. آخرین پرسش به‌واقع اریبی است؛ می‌گویند سیاسی یکی از اوصاف دوست است. دوستی سیاسی یکی از اوصاف دوست است. یک پرسش می‌تواند این باشد، البته به بیانی بسیار معمول و هروزه، که آیا ما باید دوست‌مان را از میان متحدان سیاسی خود انتخاب کنیم؟ این پرسش درخصوص دوستی به‌طور کلی، و به‌ویژه در زمانه‌ای که دوستی با دوستی و سیاست با سیاست یکی شده است، به شدت مشکل‌زا است. آیا وجود چنین اتفاق‌نظری ضرورت دارد. آیا داشته باشیم که در اخلال آنها می‌بینید که دوست‌ها، نه‌تنها که همچنان معنا داشته باشد بلکه به حکم یک فرمان هم باشد؟ آیا می‌توانیم به نوعی دموکراسی بیندیشیم وقتی دوست تقلیل داد. «دموکراسی در راه»، در قاموس دریدا، به معنای یک دموکراسی آینده نیست که شرایط فعلی دموکراسی‌ها را اصلاح می‌کند یا بهبود می‌بخشد. بلکه او آن را همه یعنی مفهوم آرمانی دموکراسی در دل خود به یک وعده گره می‌زند؛ «تصور وعده در تصور دموکراسی حک شده است: برابری، آزادی، آزادی‌بیان، آزادی مطبوعات، همه اینها همچون وعده‌هایی در درون دموکراسی حک شده‌اند. دموکراسی یک‌جور وعده است. آنچه در ادامه می‌آید خلاصه این گفت‌وگوست که به همراه رساله «سیاست دوستی» از سوی مترجم در دست انتشار است.**

چهار پرسش

جفری بنینگتون: من چهار پرسش مشخص طرح می‌کنم تا راه بحث در مورد کتاب «سیاست دوستی» هموار شود. پرسش اول این است که «چرا سیاست؟». می‌دانیم که سال‌هاست از همه‌سو با این تقاضا طرف بوده‌اید که درخصوص سیاست یا درخصوص یک سیاست خاص بنویسید. شاید بتوان گفت که بالاخره این کتاب به این تقاضا پاسخ داده است. آیا می‌شود گفت که اکنون، یا به قول بعضی بالاخره به پروراندن نظریه‌ای سیاسی یا سیاستی یا مبارزانه کمر بسته‌اید؟ پرسش دوم که همین‌قدر سرراست است این است که «چرا دموکراسی؟». عنوان کتاب شما «سیاست دوستی» است و شاید عجیب به نظر برسد که کسی بخواهد از راه مفهوم ظاهرا حاشیه‌ای «دوستی» به بحث‌های سیاسی وارد شود و نه از طریق مفاهیمی که در این حوزه آشناترند. مفاهیمی مثل حاکمیت، قدرت، مشروعیت، نمایندگی و مانند آنها. به‌عبارتی، «دوستی چه ربطی به سیاست دارد و سیاست چه ربطی به دوستی؟» سومین پرسش مربوط به کلمه یا مفهومی است که در جای‌جای کتاب شما پیوسته حضور دارد، یعنی دموکراسی – و به بیان مشخص‌تر، در قالب تعبیری که در سراسر کتاب بیوسته تکرار می‌شود، «دموکراسی در راه». اگر ممکن است معنای این عبارت را برای ما توضیح دهید. آخرین پرسش به‌واقع اریبی است؛ می‌گویند سیاسی یکی از اوصاف دوست است. دوستی سیاسی یکی از اوصاف دوست است. یک پرسش می‌تواند این باشد، البته به بیانی بسیار معمول و هروزه، که آیا ما باید دوست‌مان را از میان متحدان سیاسی خود انتخاب کنیم؟ این پرسش درخصوص دوستی به‌طور کلی، و به‌ویژه در زمانه‌ای که دوستی با دوستی و سیاست با سیاست یکی شده است، به شدت مشکل‌زا است. آیا وجود چنین اتفاق‌نظری ضرورت دارد. آیا داشته باشیم که در اخلال آنها می‌بینید که دوست‌ها، نه‌تنها که همچنان معنا داشته باشد بلکه به حکم یک فرمان هم باشد؟ آیا می‌توانیم به نوعی دموکراسی بیندیشیم وقتی دوست تقلیل داد. «دموکراسی در راه»، در قاموس دریدا، به معنای یک دموکراسی آینده نیست که شرایط فعلی دموکراسی‌ها را اصلاح می‌کند یا بهبود می‌بخشد. بلکه او آن را همه یعنی مفهوم آرمانی دموکراسی در دل خود به یک وعده گره می‌زند؛ «تصور وعده در تصور دموکراسی حک شده است: برابری، آزادی، آزادی‌بیان، آزادی مطبوعات، همه اینها همچون وعده‌هایی در درون دموکراسی حک شده‌اند. دموکراسی یک‌جور وعده است. آنچه در ادامه می‌آید خلاصه این گفت‌وگوست که به همراه رساله «سیاست دوستی» از سوی مترجم در دست انتشار است.

بحث و گفت‌وگویی با ژاک دریدا درباره سیاست، دوستی، دموکراسی، میهمان‌نوازی

دموکراسی یعنی برابری

ترجمه: کاوه عیدی‌زاده

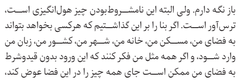

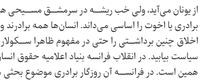

درخصوص دوستی و میهمان‌نوازی، درخصوص اینکه دوستی چیست و میهمان‌نوازی کدام است، حقیقتا از ساحت محدود فراتر می‌رود. با چیزی سروکار داریم که در سرحد خود و در صورت ذاتی‌تر خود نمی‌تواند به قضیه (تنوم) بدل شود. چیزی که باید بدان معرفت یافت. در دوستی و در میهمان‌نوازی نوعی تجربه، نوعی تجربه سیاسی وجود دارد که کاملا موضوع نظریه قرار نمی‌گیرد. و البته کار من حرکتی ضدنظری هست؛ به نظرم داشتن نظریه سیاسی ضروری است. اما سعی من بر این است که این ضرورت طرح یک نظریه سیاسی را با چیزی در سیاست، یا در دوستی، در میهمان‌نوازی گره بزنم که بنا به دلایل ساختاری نمی‌تواند موضوع معرفت، موضوع یک نظریه، موضوع یک قضیه (تنوم) قرار گیرد.

پس کار من از سنخ نظریه سیاسی نیست. بخشی از آنچه در این متن‌ها سعی دارم بگویم به جزئی از یک نظریه است که بتوان آن را در حوزه‌ای که به نام علم سیاست (politology) یا نظریه سیاسی می‌شناسیم گنجاند و نه حتی سیاستی است وابسازانه. کمان نمی‌کنم چیزی تحت عنوان سیاست وابسازانه وجود داشته باشد. اگر مرادمان از «سیاست» نوعی برنامه، دستورکار یا حتی نام یک رژیم سیاسی باشد. حتی خواهیم دید که خود کلمه دموکراسی که می‌کوشم جایگاه آن را معلوم کنم هم‌قرار نام یک رژیم سیاسی یا نحوه سازمان‌یابی ملت- دولت نیست. لذا کمان نمی‌کنم کاری را که درکیر آنم، کاری را که مدت‌هاست سعی کرده‌ام از راهی بسیار پیچ‌درپیچ به انجام برسانم، بتوان نظریه سیاسی یا سیاست وابسازانه خواند. ولی نظر به مقدمه‌هایی که قبل از این کتاب‌های اخیر چیده‌ام به کمانم وقت آن رسیده که درباره سیاست بیشتر بکویم. البته نه صرفا در قالب نظریه‌ای سیاسی یا سیاستی وابسازانه. حرف‌زدن در مورد سیاست صرفا حرکتی نظرورزانه نیست: تعهدی است اتضمامی و شخصی، و این تعهد عملی و اجرائی (از جنس وفای به عهد) بخشی از آن چیزی است که در کیرودار نوشتن آنم. «اشباح مارکس» مقدم بر آنکه متنی باشد در مسود نظریه مارکسی و میراث مارکسی، باید بکویم، تعهدی است شخصی در لحظه‌ای خاص، به صورتی خاص، به شیوه‌ای یکتا.

۲. چرا دوستی؟

پرسش دوم این است که حالا جزا در این میدانی که هم‌اکنون وصفش رفت این امتیاز ویژه به «دوستی عظا شده است؟ حف می‌کوید و درست هم می‌کوید که در میدان سیاست و فلسفه سیاسی قرن‌هاست که دوستی مفهومی به ظاهر حاشیه‌ای بوده است. این حرف هم درست است و هم نیست. در ردهبندی‌های معمول مفاهیم سیاسی دوستی حضوری حاشیه‌ای دارد. دوستی در این طبقه‌بندی‌ها نشانی از مفهوم دوستی بیابید؛ معمولا این مفهوم به عرصه اخلاق یا روان‌شناسی یا اخلاقیات واگذاشته شده و مثل مفاهیم حکومت یا حاکمیت یا شهروندی در زمره مفاهیم سیاسی قلمداد نشده. اما به محض اینکه به سراغ متون معیار نظریه سیاسی می‌رویم، متونی که با افلاطون و ارسطو شروع می‌شود، متوجه می‌شویم که دوستی نقشی سامان‌دهنده در تعریف عدالت و حتی دموکراسی دارد. در کتاب «سیاست دوستی» محض نمونه فقرات بسیاری از افلاطون و ارسطو نقل کرده‌ام که در آنها دوستی از مهمترین فضایل مفرقی می‌شود.

اجازه دهید به شیوه دانشگاهی ارجاعی به ارسطو بدهیم. ارسطو سیاست را نوع دوستی وجود دارد. اولین و برترین نوع دوستی مبتنی بر فضیلت است و ربطی به سیاست ندارد. این قسم دوستی دوستی بین دو انسان (یا دو مرد) اهل فضیلت است. دومین نوع دوستی مبتنی بر منفعت و لذت و اصولا دوستی بر اساس سیاست. سومین و فرونترین نوع دوستی مبتنی است بر لذت که میان جوانان دیده می‌شود. پس می‌بینید مفهومی که دوستی داریم که سیاسی هست و نیست. دوستی سیاسی یکی از انواع دوستی است. یک پرسش می‌تواند این باشد، البته به بیانی بسیار معمول و هروزه، که آیا ما باید دوست‌مان را از میان متحدان سیاسی خود انتخاب کنیم؟ این پرسش درخصوص دوستی به‌طور کلی، و به‌ویژه در زمانه‌ای که دوستی با دوستی و سیاست با سیاست یکی شده است، به شدت مشکل‌زا است. آیا وجود چنین اتفاق‌نظری ضرورت دارد. آیا داشته باشیم که در اخلال آنها می‌بینید که دوست‌ها، نه‌تنها که همچنان معنا داشته باشد بلکه به حکم یک فرمان هم باشد؟ آیا می‌توانیم به نوعی دموکراسی بیندیشیم وقتی دوست تقلیل داد. «دموکراسی در راه»، در قاموس دریدا، به معنای یک دموکراسی آینده نیست که شرایط فعلی دموکراسی‌ها را اصلاح می‌کند یا بهبود می‌بخشد. بلکه او آن را همه یعنی مفهوم آرمانی دموکراسی در دل خود به یک وعده گره می‌زند؛ «تصور وعده در تصور دموکراسی حک شده است: برابری، آزادی، آزادی‌بیان، آزادی مطبوعات – همه اینها همچون وعده‌هایی در درون دموکراسی حک شده‌اند. دموکراسی یک وعده است. به‌همین‌دلیل است که مفهومی است تاریخی‌تر از امر سیاسی – دموکراسی تنها مفهوم ناظر به یک رژیم یا یک سازمان سیاسی است که تاریخ، یعنی فرایند بی‌پایان اصلاح‌شدن و کامل‌شدن، در دل آن حک شده است. پس دموکراسی مفهوم سره‌برتاریخی است و به‌همین‌دلیل است که من آن را «در راه» می‌خوانم: دموکراسی یک وعده است و وعده هم خواهد ماند. ولی در ضمن باید گفت که وصف «در راه» به نه به معنای اخلاق دوستی منجر شود، باید این نامشروعبودن را مشروط کنیم، باید دریاره دوستی فرمان نامشروط و شرط شروع مشارکت کنیم. باید این مهمان‌نوازی را سازماندهی کرد. دوستی در این یعنی باید به بیاید آید. باید قوانین، حقوق، قرارداد و البته امر، قوانین مربوط به مهاجرت و مانند اینها. همه ما به سطحی‌تر در آوریم. در دو طرف کانال ماش با مسئله مهاجرت مواجهیم. البته تا کجا باید پذیرای دیگری باشیم. لذا برای اندیشیدن به سیاستی جدید برای میهمان‌نوازی، رابطه‌ای جدید با شهروندی، باید به تمام این مسائلی که در حق دقیقه گذشته نظری به آنها اندراختیم از نو بیندیشیم.

اجازه دهید قبل از آن که حتی‌وجو در این سنت از مفهوم دوستی را رها کنیم، به چیزهایی که درخصوص شهروندی و غیرشهروندی گفتم یک نکته دیگر را هم اضافه کنم. به راحتی می‌توانیم در عالم خیال قسمی دموکراسی تصور کنیم که جهان‌وطن باشد و قالبی جهان‌وطن داشته باشد. می‌دانیم سنتی وجود دارد که قائل به جهان‌وطنی است. اگر وقت داشتیم می‌توانستیم این سنت را جهانی اول خیل عظیمی از این غیرشهروندان می‌دیدیم: به تبعیدیان و نه کسانی که از کشور میزبان خواهیم یا به اصطلاح دیپورت شده‌اند. بلکه اشخاص آواره‌شده‌ای که شهروند شمرده نمی‌شدند. و از نظر ما آرزت این یکی از ریشه‌های اتفاقاتی است که در جنگ جهانی دوم رخ داد. این مردمان غیرشهروند که باید پذیرا و مراقب آنان باشیم. ما را وا می‌دارند به رابطه‌ای دموکراتیک برای مردمان ملت- دولت بیندیشیم. و این یعنی ابداع روال‌های جدید. قوانین بین‌المللی جدید و دگرگون‌کردن حاکمیت ملی.

در واقع امروزه می‌دانیم – به‌همین‌دلیل است که این وظیفه چنین دشوار و پایان‌ناپذیر است – که حتی در درون نهادها و سازمان‌های بین‌المللی هم حاکمیت ملی یک قاعده است و نیز می‌دانیم که به این قوانین بین‌المللی هر چقدر هم قدرتمندتر از بقیه قوانین وضع می‌کنند. نه فقط به این دلیل که این قوانین بین‌المللی اساسا ساخته‌وپرداخته‌ی ملت‌ها هستند، بلکه به این قوانین اروپایی متکی به سنت حقوق اروپایی هستند، بلکه به این وضع می‌گویند، و در واقع یعنی همین‌جا بر نظام بین‌المللی حاکم‌اند. پس، برخی مسائل اساسی وجود دارد که قبلا محتاج حق دگرگونی مفهوم امر سیاسی، دگرگونی مفهوم دموکراسی و دگرگونی مفهوم دوستی است. ما باید به این مسائل بپردازیم. و این یعنی میهمان‌نوازی دادهام.

۴. از دوستی تا وعده و میهمان‌نوازی

من باید – و این فرمانی است نامشروط – پذیرای دیگری باشم و از دیگری استقبال کنم؛ زن یا مرد هرکه می‌خواهد باشد، بدون قیدوشرط. بدون خواست حقوق، نام، سواد یا باسورت. این اولین گام کشودگی نسبت من با دیگری است. کشودن قیدهای خانه‌ام، مسکنم، زبانم، فرهنگم، ملتم، خاکم، کشورم و مرزهایم. راست اینکه، نسبت این قضا را یکشایم چون خودش کشوده است. این قضا بیش از آن که من در مورد تصمیمی بگیرم کشوده است: بنابراین قضا باید آن را با نازکه مرادم را به سعی‌کنی که نحو نامشروط این قضا را بیذیریم.

کنیم و هم به تکینگی ناهمگون تک‌تک افراد احترام بگذاریم.

از همسان ابتدا دموکراسی با ارزش‌ها، با اکسیوم‌هایی، پیوند داشته است که به همین مفهوم معیار دوستی تعلق دارند: برابری، خانواده، ریشه‌داشتن در یک قلمرو (اکوتوپنی)، ملت- دولت وابسته به یک سرزمین، خاک و مکان، و از این قبیل. حال می‌شود به نوعی دموکراسی فکر کرد که با مفهومی دیگر از دوستی و با تجربه‌ای دیگر از دوستی، اگر نگویم تنظیم شود، لااقل از نو مفصل‌بندی شود. مفهوم و تجربه‌ای از دوستی که دیگر بای‌بسته و تابع آنچه من مفهوم معیار و متداول دوستی خواندم (یعنی دوستی قائم به عقل مذکر، مردانه، و مادینه اینها) نباشد: این همان چیزی است که در کتاب «سیاست دوستی» – سعی دارم از کار دفروا‌مه، پس صحت از نوع دموکراسی است: چنان غریب که دیگر نمی‌توان آن را به شهروندی، به سازماندهی یک رژیم سیاسی برای جامعه‌ای معین در قالب ملت- دولت تقلیل داد. دولت- ملت را یکسره نفی نمی‌کند. سعی دارم بی بسرم که امروزه برای دولت- ملت چه می‌گذرد و چطور دارد این‌جا کشیده آرام آرام دارم به سراغ سؤال آخر در مورد مهمان‌نوازی می‌روم. محدوده‌های بیوپلماتیک دولت- ملت چه بوده‌اند. چه هستند، و چه خواهند بود؟ آیا ممکن است بتوان گفت: حاکمیت، دموکراسی به نحو همچنان معنا داشته باشد بلکه به حکم یک فرمان هم باشد؟ آیا می‌توانیم به نوعی دموکراسی بیندیشیم وقتی محدوده‌های مدل سیاسی کلاسیک، برای محدوده‌های ملت دولت و مرزهای آن؟ آیا می‌توان برای محدوده‌های سیاست کلاسیک و دوستی کلاسیک به این فرمان مضاعف برای همکان و احترام به تکینگی افراد اندیشید؟

به همین عنوان است که می‌توانیم سعی کنیم مفهوم معیار دوستی را به پرسش بکشیم. چرا اصلا باید چنین‌کاری کنیم. چرا باید بخواهیم این مفهوم معیار از دوستی را به پرسش بکشیم یا به تعبیر دقیق‌تر وابسازی کنیم؟ تمام این کارها به نام دموکراسی است. به نظر من در آن مفهوم سنتی از دوستی که به ما برد به‌اندیشه نابرابری و سرکوب وجود دارد و دقیقه یا نه نام دموکراسی بیشتر است که فکر می‌کنم باید قبل این مفهوم متداول را بشکنیم. آن را بکشاییم و دگرگون کنیم و البته این ایتکار من نیست. ایتکار کسی که به شیوه‌ای وابسازانه کار می‌کند، تنها چیزی است که امروزه دارد اتفاق می‌افتد. در جهان امروز این الگو از برادری، (انسان) مرد) و دوستی در دست وسازی است. این به‌اصطلاح دموکراسی‌ها حضار چیزی است که به نحوی کم‌وبیش مشهود، به نحوی بارز در قالب آنچه «توسعه تابرابر» خوانده می‌شود اتفاق می‌افتد. گفتم از امروز به این مسئله علاقه‌مند باشید می‌توانید بینید هنوز که هنوز است مفهوم اخوت و برادری از چه حد نفوذ دارد: در سخنان سیاست‌مداران اخوت و برادری بارها و بارها تکرار می‌شود و گاهی اوقات هم بسیار قابل احترام است. اما اگر استراتژیات این مفهوم از اخوت و برادری را بی بگیرید ممکن است پرسش‌هایی برایتان پیش بیاید.

پس وقتی از «دموکراسی در راه» حرف می‌زنم مفهوم یک دموکراسی نیست که در آینده محقق شود، یک رژیم سیاسی جدید، یک سازمان‌دهی جدید برای ملت- دولت‌ها نیست. دموکراسی در راه امیدی هم داشت، یک مدام از این «در راه» وعده نوعی دموکراسی اصیل است که هیچ‌گاه در آنچه دموکراسی می‌خوانیمش محقق نمی‌شود. و اساسا ساحت‌مابینه‌ایدر است: یعنی در آن دموکراسی می‌توانید تحت عنوان دموکراسی در چوامع خیوش می‌بینیم. منظور این نیست که «دموکراسی در راه» صرفا یک دموکراسی جهت‌دار است که شرایط فعلی دموکراسی‌ها را اصلاح می‌کند یا بهبود می‌بخشد. بلکه او آن را همه یعنی خود همین دموکراسی و دموکراسی‌ها را در آن به همین مفهوم که به وعده گره خورده است. تصور

ادامه از صفحه ۹

چه دیر! چه زود!

آی